

# میکل آنجلو بوناروتی

Michelangelo Buonarroti

(۱۴۷۵ - ۱۵۶۴)

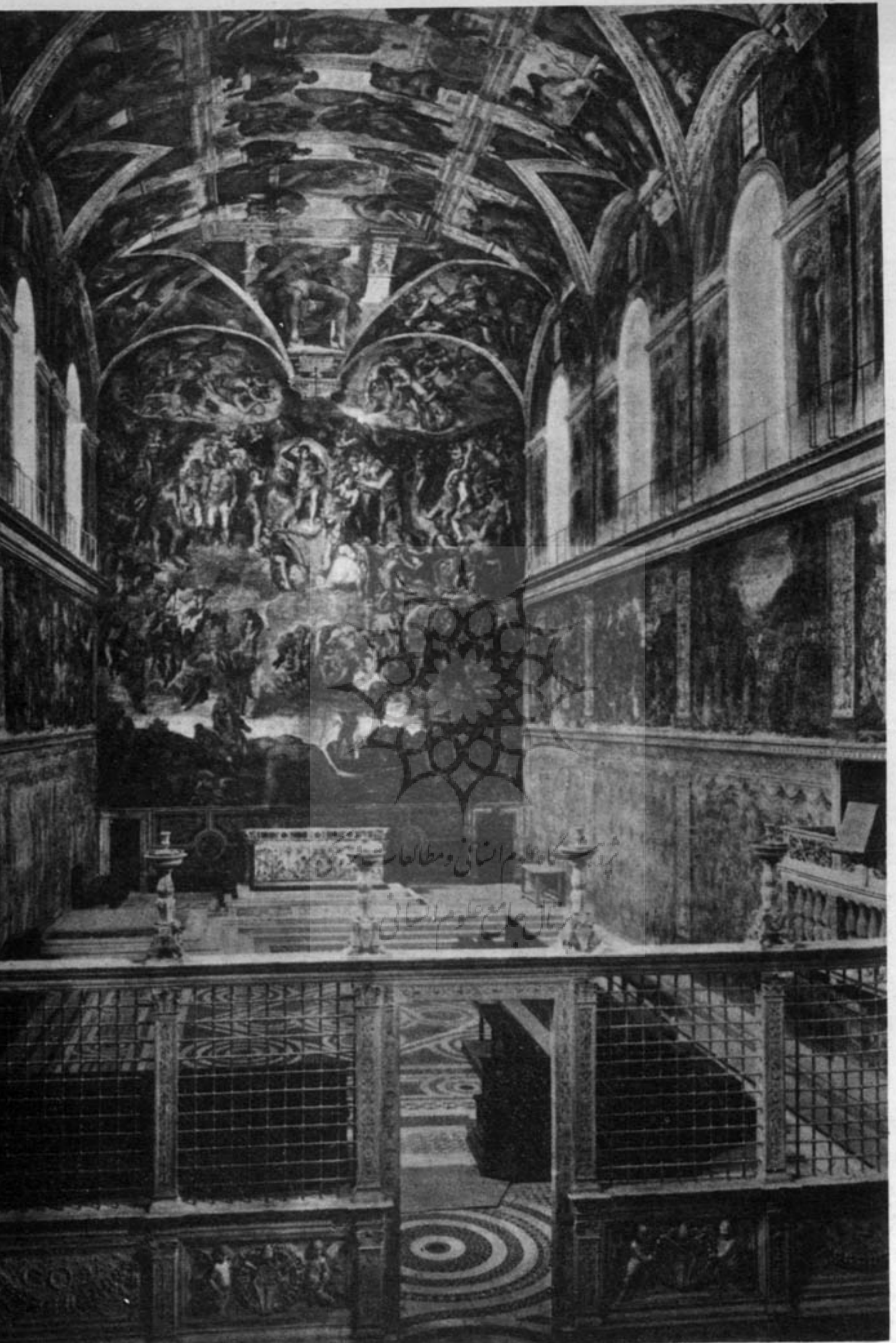
.. دنباله شماره قبل ..

علی بادکار یوسفی

نقاشی سقف کلیسای سیستین Sistine

میکل آنجلو در دهم مه ۱۵۰۸ کار طاقت فرسا و عظیم خود را آغاز کرد. قبول این سفارش برخلاف میل باطنی او صورت گرفت. کلیه نامه‌هایی را که در این زمان به بستگان و نزدیکانش می‌نویسد حکایت از تحمل رنجی گران و مملو از یاس و حرمان است در ۲۷ ژانویه ۱۵۰۹ طی نامه‌ای که به پدرش می‌نویسد این کار را اساساً با روحیه خود سازگار نمی‌بیند و از مشکلات و عدم پیشروی کار سقف اظهار ناراحتی می‌کند. ژول دوم بعد از شکست خود در امر پیاده کردن مجسمه برنزی (۲۶)

۲۶ - طبق سفارش ژول دوم قرار بر این شد که میکل آنجلو مجسمه برنزی پاپ را بسازد. قابل ذکر است که ابتداء میکل آنجلو مخالفت ورزید و این کار را بخاطر عدم آشنایی نپذیرفت ولی پاپ اصرار ورزید و دستور داد که برو یاد بگیر سرانجام با کار و تلاش شبانه‌روزی این مجسمه در دسامبر ۱۵۱۱ بعد از چهار سال عمر بدست دشمنان پاپ درهم شکست و قراضه‌های آن را خریدند و از آن توپ ساختند.

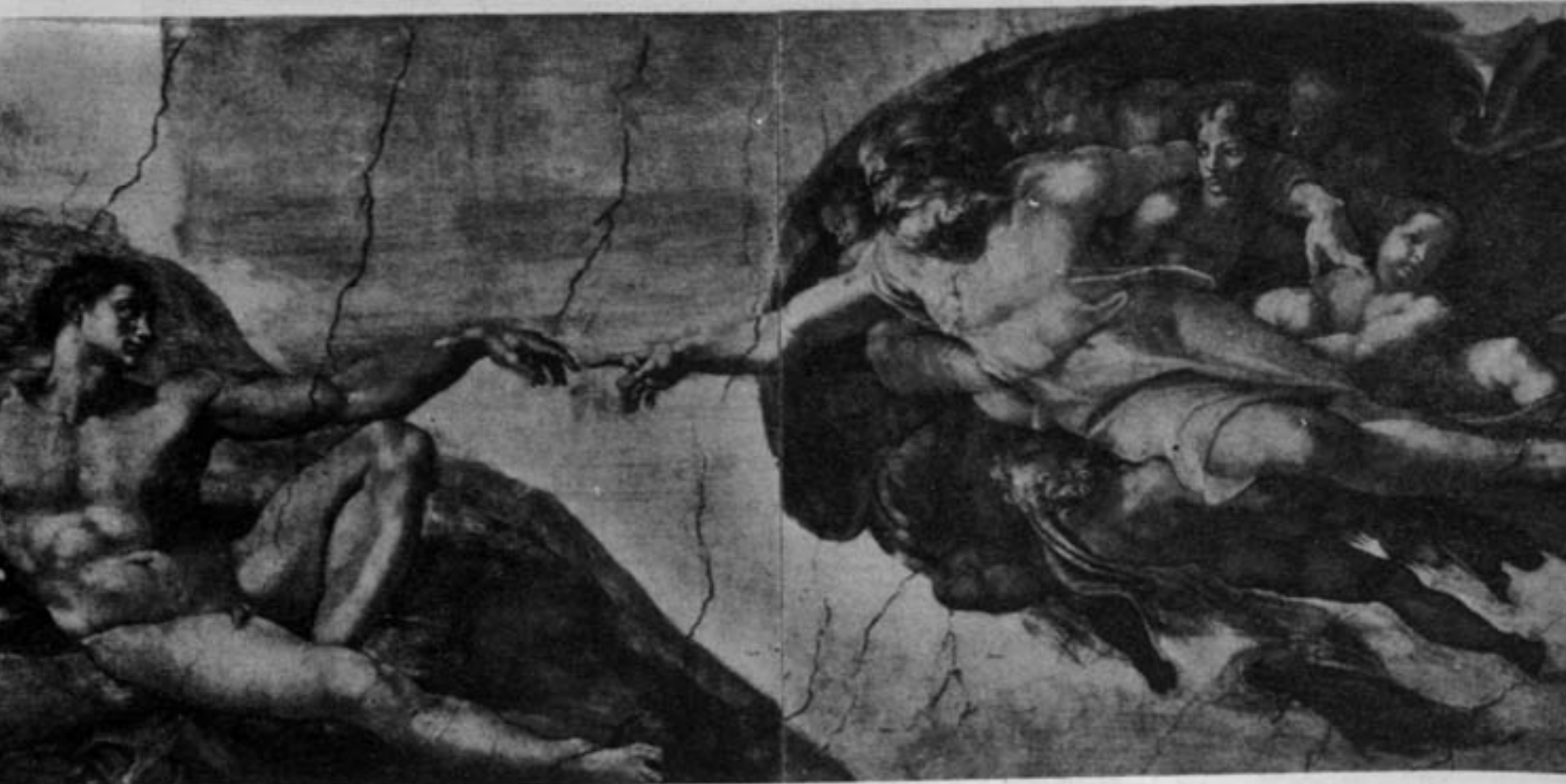


کلیسای سیستین «نمایی از سقف و دیوار کلیسا»

که مدتی در پولونی قرار گرفته بود این بار تقاضایش کوچکتر از بار نخست نبود این هر دو خواستن ها امکان داشت به بهای از دست رفتن آبرو و اعتبار هنری استاد تمام شود ولی بهر تقدیر به دنبال نابود شدن مجسمه برنزی ژول دوم که با زحمات طاقت فرسایی پیاده شده بود . کار سقف سیستمین شروع شد . به دستور پاپ فوراً چوب بستی تهیه شد و مقدمات کار آماده گردید در ضمن چند نفر نقاش با تجربه که در امر فرسک سازی سالها فعالیت کرده بودند همکاری خود را با او آغاز کردند . در بدو امر چوب بست به دستور میکالانجلو خراب شد و بنحو دیگری از نو ساخته شد و چند نقاش که برای کمک به او آمده بودند نیز جواب رد شنیدند و عازم محل زندگی خود یعنی فلورانس گردیدند . در این حیص و بیص نیز میکالانجلو بیکار نمی نشست و مرتباً پیش پاپ میرفت و امیدوار بود تا این سفارش را بکس دیگری محول کنند از جمله رافائل را نام میبرد ولی اصولاً پاپ روی میکالانجلو انگشت گذاشته بود و این کاربرگ را از کس دیگری انتظار نداشت .

بهر جهت گام های نخست اگر چه بسیار دشوار بود ولی برداشته شد . میکالانجلو در خلال آفرینش این شاهکار مسلم هنر نقاشی با مشکلات پیاپی روبرو بود . اقوام و برادران او هر کدام توقعاتی فراوان از او داشتند پدرش را گرچه فراوان دوست میداشت و برادران را از آزار او برحذر می نمود ولی از نیازهای مادی او بیستوه آمده بود . برادران بدون هدف و بیکار زندگی میکردند و از دسترنج جانکاه او مستفید میشدند . همکاران و همعصران هنرمند او نیز هر کدام سعی داشتند به نوعی مزاحمت هایی ایجاد کنند و روح حساس و قلب پر درد او را بیش از پیش جریحه دار سازند . میکالانجلو با تمام ناملایمات ساخت و با اندوهی غیر قابل وصف طی سال های ۱۵۰۸ الی ۱۵۱۲ کار این سقف را به پایان آورد .

سقف کلیسای سیستمین کلاً فضائیت روحانی با تصاویری از پیامبران و فرشتگان خدا و تاریخ حیات بشر و پیدایش هستی انسان . او برای اولین بار سعی در این نمود که وحدتی بین هنر نقاشی و فن معماری بوجود آورد . در واقع برای نخستین بار فضای معماری و هنر نقاشی به معنای واقعی کلمه مکمل یکدیگر شوند . در گذشته فضای معماری صرفاً قالبی بود برای نقاشی یعنی که نقاشی ترئین داخل فضا محسوب می شد و آن را



« آفرینش انسان »

پر می کرد .

میکلانجلو به دنبال این وحدت سقف را با قوسهای متحدالشکل بهم مربوط میسازد و با تکرار شکل ستون های اطراف فضاهایی با ابعاد و عمق های متفاوت به وجود میآورد آنگاه پیامبران و غیب گویان را در آنها جای می دهد . تصویر های مذکور عموماً در امتداد ستونها قرار گرفته اند و اینطور بنظر میرسد که کلیه خطوط ساختمان و تصاویر و چیزهای دیگری به طرف بالا در حال صعود هستند . و اختلاف تناسب اندامها در نقاط نهایی سقف موجب شده که بیننده دچار فریب بصری شود از طرفی چنانچه که در بالا گفته شد بر اثر این تقسیم بندی که از طریق نقاشی صورت گرفت و فضای مسطح سقف را صورتی ساختمانی داده و یا در حقیقت بافت کاذبی ایجاد نموده است ضرورتاً در بخش وسط فضاهایی که مابین سرستونهای دو طرف سقف قرار گرفته به وجود میآید . این فضاها آسمانی است که شباهتی به آسمان نامحدود زمین نداشته بلکه فضاییست ایده آل تا پیدایش هستی و آفرینش انسان و طوفان نوح و غیره را بر خود بپذیرد . بخش وسط سقف در واقع توسط پیامبران و ساحران محافظت میشوند .

میکلانجلو پس از اتمام کار چنان دستخوش تباهی شده بود که گویی سالها غذایی نخورده یا آبی نیاشامیده و در محفظه کوچکی



محبوس ( ۲۷ ) بوده است .

۲۷ - میکلائجلو از رنج گران نقاشی سقف سیستین به وسیله اشعاری که سروده آینه‌ای تمام‌نما بدست داده است که از ورای آن صعوبت این درد کاملاً پیدا است در یکی از اشعارش میگوید من از صعوبت کار و ماندن در این مغاک غمباد آورده‌ام . مانند گربه‌های لمباردی که از رودخانه های راکد که می‌گذرند آنقدر سرخم می‌کنند تا چانه‌شان بشکم نزدیک شود . ریشم بر بالا روییده . پشت سرم بمهره‌هایم چسبیده - استخوان‌های سینه‌ام همچون چنگ بیرون زده‌اند - چکه‌های رنگ که بر چهره‌ام میریزد آن را به پارچه‌های گلدوزی شده مبدل کرده است - پوست تنم از جلو نرم و سست شده و از پشت سفت و کشیده . از کارچنان تنم خمیده است که بکمان سوری « سوریه » مانده‌ام . پس بیا حیوانی نقش بی‌جان و شهرت مرا دریاب . این کار من نیست - من نقاش نیستم . « این منظومه در سال ۱۵۱۰ خطاب به جوانی داپیستویا Giovanni da Pistoia سروده شده است » .

اخلاق و صفات و اعتقادات میکلائجلو: هنرمندی که شاهکار -  
 هایش در پرتو رنجها و دردها و برگرده تضادهای درونی استوار بود.  
 نبوغی قهرمان داشت ولی اراده‌ای که قهرمان نبود.  
 میکلائجلو عواطف و احساساتی داشت که میخواست ولی اراده‌اش  
 نمیخواست. این هنرمند درگیری عجیبی با نبوغ سرکش درونی خود  
 داشت فشارهای این پدیده طبیعی که ارزانی هر انسانی نمی‌شود و معدودی  
 آدمیان از این موهبت بزرگ برخوردارند. به صورت غیر قابل وصف  
 پیکر نحیف او را منفجر می‌کرد. در بسیاری از نامه‌ها و منظومه‌هایی که  
 سروده است زندگی خود را بی‌حاصل قلمداد می‌کند و کامجویی و لذت -  
 خواهی را در مقایسه با هنرمندان هم‌عصر (۲۸) خود از آن خویش نمی‌بیند  
 سخن از شب به میان می‌آورد و شب را محترم میدارد زیرا که تاریکی و  
 آرامش شب خواب را به دنبال دارد و خواب موهبتی است که با قیچی خود  
 افکار رنج‌دهنده او را جدا می‌کند و چند ساعتی وجود رنجورش را بحال  
 خود می‌گذارد. میکلائجلو به زادگاهش فلورانس دلبستگی عجیبی دارد و  
 تمام ناملایمات را تحمل می‌کند که بتواند در فلورانس زیست کند.  
 اعتقاداتش درباره خانواده - مذهبی - خشک و کهنه بود و برای  
 حرمت آن بسیار می‌کوشید بنحوی که حاضر بود خود را فدا کند و لسی  
 عجیب آنکه به برادرانش به‌دیده تحقیر نگاه می‌کرد.  
 در نامه‌های متعدد خویش نژاد خود را ارج می‌نهد و سخن از  
 « نژاد ما ... نژادمان را حفظ کنیم و نگذاریم که نژادمان معدوم شود ». -  
 میان می‌آورد. با وجود دارایی فراوان در اتروا و تهیدستی بسر میبرد  
 پس از مرگ در خانه‌اش واقع در شهر رم ۷ الی ۸ هزار دو کای طلا یافتند  
 که چهار صد تا پانصد هزار فرانک امروزی است. علاوه بر این در فلورانس  
 شش خانه و هفت قطعه زمین داشت ولی تمام اینها را برای خود نمیخواست  
 به بستگانش - به دوستانش و به خدمتگزارانش میداد.

۲۸ - رافائل را مثال می‌زنیم که در ارضای خواهشهای نفس از هیچ  
 کوششی فروگذار نکرد. در خوردن و نوشیدن و هم‌خوابه شدن با بهترین زنان  
 عصر خود بی‌نهایت افراط می‌نمود. و در مقایسه با زندگی میکلائجلو درست در  
 نقطه مقابل او قرار می‌گیرد.

در هنر - و در تمام افکار و اعمالش صاحب عزمی استوار نبود  
در بین دو اثر هنری - دو طرح و بر سر دو راه - قادر نبود تا تصمیمی  
قاطعانه اتخاذ کند بسیاری از سفارشها را ناتمام باقی می گذاشت و هنوز  
در جهتی عزم جزم نکرده برفور راهی راه دیگر می شد نمی توانست از قبول  
درخواست های تازه امتناع ورزد جرات اتخاذ تصمیم در او نبود. میکالانجلو  
که بنا به گفته ژول دوم انسانی هول انگیز قلمداد شده طبق روایت و ازاری  
تذکره نویس آن عصر انسانی محتاط خوانده می شود. انسانی که ترس در  
دل پاپها می انداخت خود از همه بیمناک بود. او از همه کسانی که در مقابل  
پاپها و شاهان و شاهزادگان سر تعظیم فرود می آوردند به دیده تمسخر می -  
نگریست و آنها را چهار پایان پالانی شاهزادگان می نامید حال آنکه خود در  
مقابل فرمانروایان و پاپها زانوبر زمین می زد و طوق اطاعتشان را بر گردن  
می نهاد. زمانی آشفته می شد و گردن می افراشت گاهی نیز آرام شده و از در  
رضا در می آمد.

از نظر ظاهر زشت و بد چهره بود و این بکرات در اشعارش آمده  
است و بار گرانی بود بر دوشش زیرا هنرمندی که زیبارویان را می ستود  
و به آفرینش زیبایی می پرداخت خود از شرم می نالید. در بررسی آثار این  
هنرمند بزرگ گروهی بر این عقیده اند که بسیاری از آفریده ها خالی  
از عشق است و مملو از نیروی نبوغ و قهرمانی - در عشق، نیروی يك  
چهره زیبا را آن چنان میداند که هیچ نیرویی در جهان مقاوم تر از آن نیست  
و لذتی از آن والاتر نمی بیند گاهی در لباس عرفانی - جمال جوانی بنام  
کاوالبیری Cavalieri را ستایش می کند و زمانی ویتوریا کولونا (۲۹).

---

۲۹ - ویتوریا کولونا Vittoria Colonna در سال ۱۴۹۲ بدنیا آمد  
پدو مادرش هردو شاهزاده بودند این دختر از زیور دانش و تقوی برخوردار  
بود و از جهت زیبایی چهره اندک بهره ای نداشت بهمن جهت در زندگانی زناشویی  
خود با وجود علائقی که نسبت به شوهر خویش داشت همواره شکست خورده می -  
نمود و کامی از زندگی نبرد سرانجام به زندگی عارفانه و انزواگونه ای تن در داد.  
کولونا پس از تلاشهای زیاد در راههای اجتماعی و سیاسی و روشن کردن افکار مردم  
و زدودن جهل سرانجام در ۲۵ فوریه ۱۵۴۷ دیده فرو بست میکالانجلو ویتوریا

را به صورت دوستی مذهبی مورد تمجید قرار میدهد. عشق اصولاً از دیدگان میکالانجلو مذهب گونه و دور از شهوات مادی بود یکی از معاصران می نویسد: بارها شاهد بوده است که میکالانجلو جوانان را نصیحت می کرد و از دهانش جز سخنانی بی آرایش و پاک چیزی نشنیده است و نیروی این سخنان چنان بود که خواهش های سرکش جوانان را فرو می نشاند.

مرگ میکالانجلو: میکالانجلو این ابر مرد عالم هنر عاقبت با آرزوی دیرین خود رسید آرزوی که در سال های پیری مرتب از آن یاد می کرد و خلاصی خود را طلب می نمود در یکی از اشعارش تن نحیف و ناتوان خویش را با ترکیبی از امراض و ناتوانیهایش بیان می کند تنی که در پی آرامش، دائمی تلاش می کند در یکی از روزهای اوت ۱۵۶۱ به دنبال کار طاقت فرسایی که انجام داده بود نقش بر زمین شد و مدتی بیهوش بود ولی با وجود اخطار و اعلام خطری که پی در پی به او میشد باز هم چند روز بعد سواره عازم فعالیت هنری خود گردید. تاریخ آخرین نامه میکالانجلو که بخط خودش نگاشته شده ۲۸ دسامبر ۱۵۶۳ میباشد. در ۱۴ فوریه ۱۵۶۴ به دنبال یک تب شدید باز هم از اقامت و استراحت در خانه پرهیز نمود یکی از نزدیکانش می گوید هنگام برگشتن از پیاده روی عضلات چهره او مرا متوحش ساخت به برادرش نوشتم که بیاید گمان میرفت که پایان کار نزدیک شده است. میکالانجلو بوناروتی اندامی متوسط - شانه های گشاده و هیكلی درشت و عضلاتی نیرومند داشت. در راه رفتن سرش به بالا تمایل پیدامی کرد. پشت را به عقب می داد و شکمش کمی جلو می آمد. تصویری که یکی از نقاشان از او کشیده است به صورت زیر قابل توجه میباشد پیشانی او جلو آمده و

را به حد پرستش مورد ستایش قرار میداد واقعا او را می ستود از دوستی با او افتخار می کرد. میکالانجلو نور عجیبی بر پیشانی ویتوریا میدید. هنگام مرگ ویتوریا میکالانجلو بر بسترش بود و این چنین گفت: هیچ چیز بیش از این فکر مرانمی - سوزاند که من او را بر بستر مرگ دیدم و دستش را بوسیدم، ولی بر پیشانی و چهره اش بوسه ای نتردم. این مرگ مدتها او را مبهوت نگاه داشت گویی که حواس خود را کاملاً از دست داده است.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال چهارم علوم انسانی

فرسکوی «تابلوی دیواری» دستاخن یا آخرین داوری در نمازخانه میستین ۱۵۴۱-۱۵۳۶

پرچین و چروك می باشد . موهایش مشکی و کم پشت و در عین حال ژولیده است در چشم های ریز و اندوهناکش خال های زرد و آبی دیده می شود . روی بینی پهن او برآمدگی جلب نظر می کند - دهانی تنگ و ظریف دارد لب پائین کمی بجلو آمده است . گونه هایش استخوانی و ریش دو شاخی دارد و چانه اش از نظر مستور است . چشم هایش مملو از نگرانی و اندوه می باشد و جودی با چنین مشخصات آخرین دقایق را طی می کند درحالی که شاید به آفریده های خود فکر می کرد شاید شاهکار های خویش را يك يك بنظر می آورد و با خستگی خاطر از آنان خدا حافظی می نمود . از نقش برجسته ها که آثار نخستین او بودند - از با کوس مست - پی یتا - از داود از سقف کلیسای سیستین با ۴ هزار و اندی تصویر - the last Judgement (۱۵۳۶-۴۱) کلیسای سیستین Sistine chapel تابلوی دیواری رستاخیز (۳۰) چندین مجسمه برده « واقع در موزه لوور و آکادمی فلورانس » موسی



مجسمه موسی

۱۵۱۳-۱۵۱۶

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرنال جامع علوم انسانی

۳۰ - تابلوی رستاخیز the Last Judgement یکی دیگر از شاهکارهای میکلائلوست . در این اثر مسیح به داوری نشسته است و آخرین قضاوت را معمول میدارد . در بخشی از این تابلوی دیواری مردی با وسیله پوست کنی - پوست میکلائلو را از بدنش جدا کرده و به مسیح نشان می دهد . راستی چه اندیشه خاضعانه ای .



جولیانو دو مدیسی - بخش از مجسمه آرامگاه جولیانو دو مدیسی  
 پیکره لورنزو دو مدیسی - بخش از مجسمه آرامگاه لورنزو دو مدیسی



Moses (31) رم « ۱۵۱۳-۱۶ » مقبره‌های لورنزو دو مدیسی  
 Lorenzo de Medici « ۱۵۲۴-۳۴ » و جولیانو دو مدیسی « ۱۵۲۴-۳۴ »  
 Giuliano de medici ۱۵۲۴ هر کدام با سه مجسمه - مادونا و کودک ۱۵۳۴-  
 ۱۵۲۴ مظفر Victorr « ۱۵۲-۳۰ » - مسیح -

« ۱۵۱۹-۲۰ » آپولو « ۱۵۳۰ » - و ۳ پی‌یتا و تعدادی ابنیه و کلیسا .  
 میکالانجلو بونا روتی سر مجسمه ساز - معمار - نقاش - شاعر و خلاصه  
 فیلسوف بزرگی بود نوشته‌های میکالانجلو که امروزه تحت عنوان نامه‌های  
 او مورد بررسی قرار می‌گیرد یکی از بزرگترین گنجینه‌های ادبی محسوب

۳۱ - مقبره لورنزو دو مدیسی با سه مجسمه شامل لورنزو دو مدیسی  
 Lorenzo de medici خلق Twilight - شفق Dawn و مقبره جولیانو  
 دو مدیسی با سه مجسمه ژلیانو دو مدیسی Giuliano de medici - مجسمه شب  
 و مجسمه روز

می‌شود ما ارج می‌نهم انسان‌هایی را که قبل از ما هنرمندان زیستند و  
 گوهرهای اندیشه آنها در واقع زیربنای استواری است که تمدنها و فرهنگ  
 های آینده برگرفته آن متکی است ما در بررسی و مطالعه بزرگانی نظیر  
 میکالانجلو باین نتیجه میرسیم که این ابر مردان چه دین عظیمی برگردن  
 آیندگان دارند و چه فرهنگ‌سپهر و رایگانی هستند که در اختیار هنرمندان  
 و صاحبان خرد قرار می‌گیرند. بهر تقدیر ناگزیر به آخرین کلام اشاره  
 می‌کنیم و مطالب را به پایان می‌آوریم.



مقبرهٔ میکل آنجلو، در فلورانس،

سرانجام روز جمعه ۱۸ فوریه سال ۱۵۶۴ ساعت پنج بعد از ظهر -  
 آخرین روز زندگی و اولین روز آرامش ابدی او بود میکالانجلو فارغ  
 از شتاب زمان بغایت آرزوهایش رسید و براه پیمایی ۸۹ ساله خود خاتمه  
 داد « ۱۵۶۴ - ۱۴۷۵ » .